



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۱۹/۰۸/۲۶

سیدهاشم سدید

عوامل سه گانه ای که می توانند سبب بیزاری و گریز از دین شوند

فاصله گرفتن از دین عوامل زیادی دارد، لیکن سه عامل به نظر من شاید عمده ترین عواملی باشند که بخصوص در دوران ما سبب بیزاری و گریز بعضی از مسلمانان از دین می گردد.

فاصله گرفتن از دین به ذات خود، و از نظری برخی از انسان های آزاداندیش شاید مورد تشویش نباشد، اما وقتی این فاصله گرفتن همراه با بیزاری و گریز یا موضع گیری های خشمناکه و خصمانه ای که امروز در تعدادی از سایت های انترنتی یا فیس بک ها دیده می شوند، آنهم بطور روز افزون، بدون شک برای خیلی از مسلمانانی که نسبت به دین خویش انس دارند و در مقابل عیب جوئی ها از دین حساس هستند، رنج آور خواهد بود.

برای اینکه علل این فاصله گرفتن ها یا گریز ها را دریابیم، بهتر است کمی پیرامون اعمال خود به عنوان یک مسلمان تأمل کنیم:

جنگ های که در ویتنام در سال های 60 و 70 قرن گذشته و افغانستان در دوران زمامداری پیروان حزب دموکراتیک خلق افغانستان به وقوع پیوست در قدم اول و به طور عمده علت سیاسی داشتند. همینطور جنگ های عمومی اول و دوم جهانی و جنگ اول و دوم خلیج، جنگ سوریه و بسیاری از جنگ های دیگر. در برابر روس ها در زمان حاکمیت خلق - پرچم و فعلاً در برابر امریکا اما آنچه در قدم اول مورد نظر نیرو های اسلامی - افغانی قرار داشت و دارد، تا جایی که به افغان ها مربوط می شد و می شود، اسلام بود و است، نه سیاست.

حزب اسلامی حکمتیار، همچنان حزب اسلامی مولوی یونس خالص، جمعیت اسلامی، اتحاد اسلامی و... همه بر مبنای دفاع از دین بوجود آمده بودند و التصاق کلمه اسلامی به کلمه حزب و یا تنظیم، معرف هویت دینی این احزاب یا تنظیم ها بود و است؛ تا هویت سیاسی - ملی آن ها.

نام گلبدین، امیر حزب اسلامی افغانستان (نام های دیگران هم) طوری با خشونت هائی که بعد از پیروزی مجاهدین بر نجیب بر مردم شهر کابل روا داشته شد، و با ویرانی کامل این شهر و پریشانی میلیون ها انسان گره خورده است که خشونت های بی شمار وی در دوران جهاد، مانند نقاط تیره در تابلو های نقاشی به نظر می رسند.

هیچ یک از این خشونت ها از دید هیچ بیننده ای پنهان نمی ماند؛ به جز از دید خود حکمتیار و یاران دور و نزدیک وی که به خاطر دوستی حکمتیار همه آرزوی بشری، هدایات و توصیه های خدا و حقایق آشکار را نادیده گرفته و نادیده می گیرند.

بهبانه وحشت نادی که در جنگ های کابل از سوی گلبدین آورده شد، در خطر بودن دین و از بین بردن دشمنان اسلام، یعنی کمونیست ها بود.

آقای جبار ثابت در مصاحبه ای که با آقای لشکری در پروگرام "کاکتوس" داشتند، گفتند که به حکمتیار گفتم شهر را گلوله باران نکن. جواب داد: من بر کمونستان گلوله باری می کنم. (نقل به معنی). کسی باید امروز از حکمتیار بپرسد که آیا این 65 تا 70 هزار انسانی که طی آن گلوله باری ها کشته شدند همه کمونیست بودند؟ و آیا تمام آن خانه ها و آپارتمان ها و دفاتر و سینما ها و مکاتب و پارک ها و شفاخانه هائی که با خاک یکسان شدند، خانه و باغ و پارک و شفاخانه و سینما و دفتر و... کمونیستان بودند؟ یا آیا آن هائی که مورد صد ها نوع آزار و اذیت قرار گرفتند همه کمونیست بودند؟ و آیا آن همه اموالی که در آن روز ها به غارت رفتند، چه از منازل شخصی و چه از دفاتر دولتی و دکاکین و مکاتب و کلینیک ها و شفاخانه و... همه متعلق به کمونیستان بودند؟ اگر واقعاً تو می خواستی با کمونیستان بجنگی، چطور شد که با تنی و دوستم و افراد دیگری با آن ایدئولوژی و سابقه کمونیستی بعد از آن همه وحشت و ویرانی و قتل و قتل یکجا شدی؟ و...

یا طالب، وقتی به انتحار دست می زنی، آیا به این فکر می کنی که نود و هشت در صد همه کسانی که در این همه انتحار ها به قتل می رسند، همه انسان های مسلمان و بی گناه و غیر نظامی، و غالباً زن و کودک هستند؟

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بڼې پازوالی د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولئ

این نوعی از خشونت ها بدون تردید از نفس دین بر نمی خیزند؛ اما مردمی که از نفس دین بطور کامل اطلاع ندارند، نمی توانند آن ها را از نفس دین جدا بدانند.

با کلام و زبان، شدت و واقعیت درد هائی را که این خشونت ها برای کسانی که این خشونت ها را با گوشت و پوست خود احساس کرده اند، بچه های شان را از دست داده اند، زنان یا مردان شان به وضع دردآوری پارچه پارچه شده اند، والیدن شان را از دست داده اند، یا دختران و پسران و زنان و خواهران شان مورد تجاوز وحشیانه غافل از خدا قرار گرفته اند، نمی توان بیان کرد. همان اشخاص می دانند و آنچه بر آن ها رفته است.

نوعی خشونت طالبی و نوعی خشونت گلبدینی در تاریخ خشونت های دینی شاید یکبار دیده شده باشد: جنگ های صلیبی.

این خشونت ها که به نام دین بر مردم روا داشته شد و می شود، مردم را نه تنها از گلبدین و طالب و حقانی و ملا عبدالرئوف و ابوبکر بغدادی و...، که خود را نماینده و مدافع دین می پندارند، متفر ساخت، بلکه سبب بیزاری و تنفر تعدادی از مردم از دین نیز گردید.

این تنفر با گذشت زمان و هر باری که خاطره های آسیب دیدگان حوادث جنگ های کابل و وحشت های که در آن رفت، یا ترورهای طالبی در ذهن آن ها تازه می شوند، رفته رفته پرور تر شده می روند و آرام آرام، علاوه بر آنکه تنفر مردم از عاملان آن جنگ و جنگ های دیگر و انتحارها بازهم از دیاد می یابد، باعث روگردانی بیشتر مردم از دین نیز می گردند.

استمرار یک اندیشه بعضی اوقات طوری در ذهن انسان ها ته نشین می گردد که با گذشت زمان به بخشی از وجود انسان تبدیل می شود؛ طوری که زدودن آن از ذهن، اگر نگوئیم غیرممکن می گردد، بدون بیم و هراس می توانیم بگوئیم که خیلی دشوار می باشد.

یکی از علل سه گانه رنجش، دوری و یا روگردانی نسبی یا کامل انسان ها از دین همین گونه خشونت هائی هستند که اولیای دین در طول سالیان متمادی بلاوقفه با بی رحمی و سنگدلی بر مردم روا داشته و روا می دارند؛ در حالی که جنبه های اخلاقی دین بیشتر بر ترحم و همدردی و مدارا، رعایت حقوق دیگران و تهذیب خلق و احترام به ممنوع و یکپارچگی اخلاقی - اجتماعی و دوری از جنگ و دشمنی تأکید می کند.

عامل دوم فاصله گرفتن از دین، فساد و دنیاپرستی به اصطلاح پیش گامان دین است. در این مورد احتیاج به مثال های زیاد و تاریخی نداریم. نگاه مختصری به رهبران جهادی که خود را به عنوان سردمداران عرصه دین خوئی و دینداری در کشور ما معرفی می کنند، ما را به این امر کاملاً متقاعد می سازد که فسادی که این ها از چهل سال بدینسو، بخصوص در هفده - هجده سال اخیر در این کشور به راه انداخته اند در تاریخ کشور ما بی مانند بوده است!

چنین امری سبب کاهش علاقه ای هر انسانی به دین و دینداری می گردد. ملا یا مولوی و حضرت و شیخ و عالم الهیاتی که باید بیشتر از همه از دین آگاهی داشته باشند، اگر پایند دین نباشند و هر ناروائی را رواد بدانند و بخوانند، بخواهی یا نخواهی، قسمتی عمده ای از انسان ها را به این فکر می اندازند که وقتی این ها با آن همه شناخت از دین، تعالیم دین را جدی نمی گیرند و احترام نمی کنند و از خدا نمی ترسند، با احتمال قوی تعلل یا تزلزل یا فتوری در دین وجود دارد. و با خود می گویند که اگر چنین چیزی وجود نمی داشت، چگونه این ها با آن همه خیرت و آگاهی از کنه دین دست به این همه کار هائی ناروا و دور از تصور، همان کار هائی که در دین منع شده اند - بعضاً گناهان کبیره و یا حرام - دست می زنند؟!

همه فاسد هستند و خونریز و کارهای شان مخالف دین. خواه بنیادگرا باشند، مانند حکمتیار و سیاف و نور و اسمعیل و محسنی و... یا به اصطلاح اصلاح طلب، مانند گیلانی ها و یا آنانی که متعلق به مکاتب صوفی گری هستند، مانند مجددی ها! رهبران دینی را که مذهب و خدا ترس و امانتدار و دارای خلق نیکو هستند و حرف و عمل شان یکی است همه دوست دارند. چنین رهبرانی برای پیروان شان مقام اسوه و سرمشق را دارا می باشند. راه این ها را مردم با شور و شوق و رغبت کامل تعقیب می کنند و در نتیجه: نه اینکه جامعه از گناه و معصیت پاک می شود، که ملک آباد، مردم مرفه و دین هم استوار می گردد و این رهبران در دل مردم جا پیدا می کند!

نظر من این است که جنبه فقهی - نماز خواندن و روزه گرفتن و... - دین را مورد التفات قرار دادن یا ندادن باید به خود اشخاص گذاشته شود. چون تحمیل و سخت گیری و انضباطی بیش از حد و تنفر از دگراندیشان از نظر روان شناسی بیشتر سبب سرکشی و عناد می گردد؛ در حالی که احترام به نظر دیگران و رویه نیک و خلق خوش، همان گونه که گفته اند "خلق خوش خلق را شکار می کند"، سبب ایجاد صمیمیت، محبت، تعاون و اتحاد میان همه افراد جامعه می شود.

همان گونه که جنگ راه حل کاری نیست، زور هم نمی تواند ما را به مقصد برساند - شاید برای مدتی کوتاه کاری کند، اما در دراز مدت راه بجائی باز نمی کند!

پس فراموش نکنیم که اخلاق خوب پیشوایان دین هم دین را تقویه می کند و هم انسان ها را در یک جامعه به دین و تهذیب و تہذب مایل می سازد!

عامل سوم، شناخت دقیق از کتاب ها و روایات دینی است. این کتاب ها و خبلی از روایات سال ها و قرن ها بعد از زندگی پیامبران مدون و روایت شده اند. تمایلات انسان هائی که این کتاب ها و نقل قول ها را تدوین و روایت کرده اند، در پاره ای از موارد و به دلایل مختلف، چون کندی حافظه و ذهن، نبود یادداشت های دقیق و معتبر و منسجم و تمام و کامل، یا منفعت های مادی - سیاسی - اجتماعی - شخصی - روانی (حس شهرت طلبی و تبار دادن خود) می توانند مشکوک باشند. منحصیث یک مثال: در جلد چهارم صحیح بخاری، حدیث شماره 455 آمده است که جبرئیل (یکی از فرشته ها) 1000 بال دارد؛ در حالی که در آیت 1 سوره 35 (فاطر) نهایت بال هائی که یک فرشته می تواند داشته باشد 4 تا گفته شده است! کدام یک از این دو حرف را یک انسان مسلمان می تواند قبول کند؟ و چرا چنین تناقضی؟؟

حرف هائی به نام خدا گفته می شوند که اگر آن ها را قبول کنیم، باید علم خدا را زیر سؤال ببریم؛ علم خدائی را که هرگز نمی تواند (نه از لحاظ توانائی، که از نگاه داشتن علم) چنین حرفی هائی را بزند! برای انسان، اگر فکر می کرد زمین هموار است، فشار و گناهی وارد نبود و نمی توانیم از او شکایت کنیم؛ چون از یک طرف انسان های آن زمان عادت به رفتن به سفر های دور و دراز نداشتند و از جانبی انسان، با هوش آن وقت، درهرجائی که قرار می گرفت، زمین به نظرش هموار می آمد. وسیله پرواز در اختیار انسان قرار نداشت که زمین را از بالا نگاه کند و متوجه کروی بودن آن شود و هوش وی نیز به اندازه ای نبود که از ناپدید شدن کشتی در پهنه بحر به این فکر بیفتد که زمین می تواند کروی باشد، چنانکه بعد ها انسانی به این فکر افتاد؛ اما خدای عالمیان که خودش زمین و آسمان را آفریده است و از کروی بودن زمین آگاه است، چگونه باید چنین حرفی را بیان می کند؟ چون خدا اشتباه نمی کند، پس باید اشتباه در ما انسان ها باشد. با مطالعه ای همراه با اندیشه و دقت گاهی در کتاب های دینی به مطالبی بر می خوریم که سبب سؤال های زیادی می گردند و اینکه این درست است یا آن و چرا این تناقض وجود دارد؟ بنابراین بهتر است برای مسلمان ماندن از همه اول تر، البته بعد از قبول پنج بنای مسلمانی، جنبه تعالیم اخلاقی دین را که عبارت است از:

- دروغ نگویند.
- دست به قتل نزنید.
- به عهدهی که می بندید وفا کنید.
- از شهادت دروغ بپرهیزید.
- قسم ناحق نخورید.
- قضاوت نادرست نکنید.
- به اعمال زشت و قبیح نزدیک نشوید.
- از خوردن مال یتیم و مال مردم پرهیز کنید.
- زنا نکنید.
- از قدرتی که دارید سواستفاده نکنید.
- به دیگران احترام داشته باشید.
- گذشت داشته باشید.
- از تکبر و غرور خود داری کنید.
- مهربان باشید.
- کم فروشی نکنید.
- به امانت خیانت نکنید.
- دزدی نکید.
- زنا نکنید.
- به چیزی که به دیگران تعلق دارد طمع میندید.

پایه و اساس دین و عمل تان قرار دهید. همین چند نکته، که لباب همه تعالیم دین است و خدای دین آن ها به شما توصیه کرده است در واقع گل دین است! زندگی بر مبنای احترام به دیگران و رعایت این هدایات نه تنها کسی را از دین گریزان نمی سازد، که مانند قدرت عظیمی همه را به دین جذب می نماید و باعث استحکام دین و تقویت دوستی و احترام متقابل میان اشخاص و سلامت جامعه نیز می گردد.

سیدهاشم سدید
25.08.201